

ایمان و کفر با هم روبرو میشوند

مشرکان و یهودان تاروهای جنگ احزاب، نبردهای مختلفی علیه اسلام آغاز کرده ولی تمام آنها یک سلسله جنگهای محدود بیک جمعیت و دسته‌ای بود، هرگز جنبه عمومی که تمام شبه جزیره را علیه اسلام بشورانند، نبود، از آنجا که دشمنان با آن همه کوششها موفق به برانداختن حکومت جوان اسلام نشدند، این بار با تشکیل دادن یک سپاه مختلط که قبائل مختلفی در آن شرکت داشتند خواستند کار اسلام را یکسره سازند و با اصطلاح آخرین تیریکه در ترکش داشتند، بسوی مسلمانان پرتاب نمایند - لذا - با خرج پول و خواهش و تمنا، یک سپاه معظمی را برآه انداختند، که اگر تداوم آن از ناحیه مسلمانان برای دفاع از مدینه، اتخاذ نشده بود، بظن قوی پیروز شده به هدف نهائی میرسیدند.

روی همین لحاظ قهرمان بزرگ عرب (عمر بن عبدود) راهمراه خود آوردند تا مشکلات بسیاری را بپیروی بازوی او باز نمایند

بنابراین در روزهای احزاب بلکه در لحظه روبروشدن دو قهرمان شرک و اسلام، کفر و اسلام با هم روبرو شده و این مبارزه صحنه‌ای بود از تقابل کفر و ایمان.

یکی از علل عدم موفقیت سپاه عرب همان خندق ژرفی بود که در پیش پای ایشان کنده شده بود. سپاه دشمن شب و روز تلاش می کرد که از خندق عبور کند. ولی با حملات سرسختانه مراقبین و تداوم شخص پیامبر اسلام روبرو میگرددند.

زمستان سوزان آنسال و کمی خوار و بار و علوفه جان و دامهای سپاه عرب را تهدید می کرد حبیب بن اخطب (آتش افروز جنگ) بیست شتر خرما از یهودان بنی قریظه کمکه گرفت ولی بوسیله مأمورین اسلام توقیف و سپس میان ارتش اسلام تقسیم شد (سیره حبیبی ج ۲ ص ۳۴۵). روزی ابوسفیان به پیامبر اکرم نامه‌ای بمضمون زیر نوشت: من با سپاه گران برای برانداختن آئین تو آمده‌ام، ولی چکنم خندق ژرفی میان من و شما حائل است، نمیدانم این

تا کتیک نظامی را از کی آموخته‌ای ولی اینرا میگویم تا نبرد خونینی مانند واحد، برپا نکنم، برنخواهم گشت .

پیاپی با کرم در پاسخ او چنین نوشت : ازده حمد رسول خدا به اوستغیان فرزند حرب ... مدتی است که بخود بالیده و تصور کرده‌ای که میتوانی چراغ فروزان اسلام را خاموش سازی ، ولی اینرا بدان تویزون تراز آنی که باین کار موفق گردی ، بهمین زودی شکست خورده بر میگردد و من در آینده بتهای بزرگ قریش را در برابر تو خواهم شکست .

پاسخ نامه که حاکی از اراده و تصمیم قطعی نویسنده آن بود ، بسان تیری بود که بر قلب رئیس سپاه نشست ، چون بر استگویی محمد ایمان داشتند ؛ فوق العاده روحیه خود را باختند ولی با از تلاش دست برنداشتند ، شبی خالد بن ولید خواست با گردان مخصوصی از خندق بگذرد ، اما با مراقبت دوستان از سربازان اسلام بفرماندهی اسید خضر عقب نشینی کرد .

رسول خدا از تقویت روحیه سربازان اسلام یک لحظه غافل نبود و با خطابه‌های آتشین و سخنان گرم و جالب خود آنانرا برای دفاع از حریم آزادی عقیده آماده تر میساخت . روزی

در یک اجتماع باشکوهی رو بسربازان و افسران نمود ، و پس از نیایش مختصری بدرگاه خداوند چنین گفت : **ایها الناس اذالقیتم العدو فاصبروا واعلموا ان الجنة تحت ظلال**

السیوف : هان ای سربازان اسلام ، در برابر دشمن استقامت ورزید و بدانید که بهشت زیر سایه‌های شمشیرهایی است که در راه حق و عدالت و آزادی کشیده شود. (سیره حلبی ج ۲ ص ۳۴۹)

قهرمانانی از سپاه عرب از خندق عبور می‌کنند

پنج قهرمان بنامهای : عمرو بن عبدود ، عمره بن ابی جهل ، هبیره ابن وهب ، نوفل بن عبد الله ، ضرار بن الخطاب ، لباس جنگ پوشیده و باغور و مخصوصی در برابر سپاه بنی کنانه ایستاده و گفتند : آماده نبرد باشید ، امروز خواهید فهمید ، که قهرمانان واقعی سپاه عرب کیست ، سپس اسبان خود را تاخته ، و از نقطه ای که خندق تنگتر بود پریدند ، این پنج قهرمان از تیررس سربازان مراقب ، بیرون رفتند ولی فوراً نقطه عبور محاصره گردیده و از تجاوز دیگران جلوگیری بعمل آمد .

نقطه توقف این پنج قهرمان که برای جنگهای تن به تن آمده بودند میان خندق و کوه سلح (مرکز سپاه اسلام) بود . قهرمانان عرب با کبر و غرور مخصوصی با اسبهای خود بازی میکردند و بطور اشاره و تلویح مبارز می طلبیدند . (طبری ج ۳ ص ۴۳) . ولی از میان این پنج نفر ، **قهرمانی** که از نظر جرأت و شجاعت و کاردانی شهرت زیادی داشت ، جلوتر آمد و رسماً مبارز طلبید ، اول لحظه به لحظه صدای خود را بلندتر کرده و نمره‌های مستانه او که فریاد

میکشید و میگفت **هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ** در سرتاسر میدان طنین افکنده و لرزه بر اندام شنوندگان انداخته بود ، سکوت مسلمانان او را جری تر کرده و میگفت مدعیان بهشت کجایند ؟ مگر شما ملت اسلام نمیگوئید که کشتگان شما در بهشت ، و مقتولین مادر دوزخند ، آیا یکنفر از شما حاضر نیست ، که مرا بدوزخ بفرستد ، و یامن او را روانه بهشت سازم ، و یاین سلسله از طالب دادر ضمن اشاری بیان میکرد که بیت اول آن ایست :

وَلَقَدْ بَحِثْنَا مِنَ النَّدَاءِ بِجَهَنَّمَ هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ

یعنی : من از دادزدن و مبارز طلبیدن خسته شدم و صدای من گرفت . ولی در لشکر گاه در برابر نعرهای عمرو سکوت مطلق حکم فرما بود ، با اینکه پیامبر اکرم میفرمود که يك نفر بر خیزد ، شراین مرد را از سر مسلمانان قطع کند ، احدی (جز علی بن ابیطالب) آماده به مبارزه نبود ، ناچار بایست این مشکل بوسیله علی گشوده گردد . پیامبر شمشیر خود را بعلی داد ، عمامه مخصوصی بر سر او بست ، در حق او چنین دعا کرد : خداوند اعلی را از هر سو حفظ بنما ، پروردگارا در روز احد عبیده بن الحارث ، و در جنگ احد شیر خدا حمزه از من گرفته شد ، پروردگارا علی را از گزند دشمن حفظ بنما ، سپس این آیه را خواند **رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَّ**

أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ یعنی بارالها مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثی (کنز الفوائد ص ۱۳۷).

علی برای جبران تأخیر سرعت براه افتاد ، پیامبر در این لحظه جمله تاریخی خود را گفت : **بَرِّزُوا الْإِيمَانَ كَلَّةَ إِلَى الشَّرِكِ كَلَّةَ** : ایمان و کفر روبروی یکدیگر قرار گرفت ، علی (ع) رجزی بوزن و قافیه رجز حریف انشاء کرد و گفت :

لَا تَعْجَلْنَ فَقَدْ آتَاكَ مَجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ

یعنی عجله مکن پاسخگوی نیرومندی به میدان تو آمده ، سراسر بدن علی زیر سلاحهای آهن قرار گرفته ، و چشمان او میان «منفر» میدرخشید ، عمرو خواست حریف خود را بشناسد ، بعلی گفت تو کیستی ، علی که بصراحت لهجه معروف بود ، گفت علی فرزند ابوطالب ، عمرو گفت من خون ترا نمیریزم زیرا پدر تو از دوستان دیرینه من بود ، من در فکرم پسر عمت ترا بچه اطمینان بمیدان من فرستاده ، من میتوانم ترا بانوک نیزه ام بردارم و میان زمین و آسمان نگاهدارم در حالیکه نه مرده ای و نه زنده .

ابن الحدید میگوید استاد تاریخ من (ابوالخیر) هر موقع این قسمت را شرح میداد ، چنین میگفت : عمرو در حقیقت از نبرد با علی (ع) میترسید ، زیرا او در جنگ پدر و احد حاضر بود ، دلاوریهای علی را دیده بود ، از این نظرمی خواست علی را از نبرد با خود منصرف سازد .

علی فرمود: تو غصه مرگ مرا مخور، من در هر دو حالت (کشته شوم و یا بکشم) سعادتمند بوده و جایگاه من بهشت است، ولی در همه احوال دوزخ در انتظار تو بسر می برد، عمر و لبخندی زد و گفت علی! این تقسیم عادلانه نیست، بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد. علی او را بیاد پیمانی انداخت که روزی دست در استار کعبه کرده بود و با خدا معاهده بسته بود که هر قهرمانی در میدان نبرد سه پیشنهاد کند، یکی از آن سه تا را بپذیرد، روی این امر، علی پیشنهاد کرد که نخست اسلام آورد، او گفت: علی! از این بگذر که ممکن نیست؛ فرمود: دست از نبرد بردار و محمد را به حال خود واگذار، و از معرکه جنگ بیرون رو، گفت پذیرفتن این مطلب برای من وسیله سرافکندگی است، فردا شعراء عرب؛ زبان به جو و بد گوئی از من می گشایند، و تصور میکنند که من از ترس دست بچین کاری زدم، علی فرمود اکنون حریف تو پیاده است، تو نیز از اسب پیاده شو تا با هم نبرد کنیم، وی گفت علی! این یک پیشنهاد ناچیز است که هرگز تصور نمی کردم عربی از من چنین درخواست بنماید.

نبرد دو قهرمان آغاز می گردد

گردوغبار اطراف دو قهرمان را فرا گرفته بود، و تماشاگران از رؤیت جریان جرم بودند، فقط صدای ضربات شمشیر که بر روی آلات دفاعی از سپر و غیره می خورد بگوش آنها میرسید، عمر و شمشیر خود را متوجه سر کرد، با این که علی ضربت او را با سپر مخصوص دفع کرد، مع الوصف شکافی در سر علی پدید آورد، علی از فرصت استفاده کرد، ضربتی برنده بر پای حریف وارد ساخت، هر دو پارا برید، عمر و نقش بر زمین گشت.

صدای تکبیر از میان گردوغبار بلند شد که پیروزی علی (ع) را خبر میداد. منظره نقش بستن عمر و پیروی زمین آنچنان رعبی در دل سایر قهرمانان که در پشت سر عمر و ایستاده بودند افکند، که بی اختیار عنان اسبها را متوجه خندق کرده و همگی بلشکر گاه خود باز گشتند جز نوفل که اسبوی در وسط خندق سقوط کرده و نوفل سخت بزمین خورد، مأمورین خندق او را سنگباران نموده، وی با صدای بلند گفت این طرز گشتن، دور از جوانمردیست، یکنفر فرود آید با هم نبرد کنیم؛ علی وارد خندق گردید و وی بدست علی کشته شد.

وحشت و بهت سراسر لشکر شریک را فرا گرفته، بیش از همه ابوسفیان حاج و واج شده بود، او تصور می کرد که مسلمانان بدن نوفل را برای گرفتن انتقام حمزه مثله خواهند نمود، کسی را فرستاد که جسد او را به ده هزار دینار بخرد، خیر بر رسول اکرم رسید و فرمود: نمش را بدهید و پول مردگان در اسلام حرام است.

ارزش این ضربت

بحسب ظاهر علی یک قهرمانی را کشته ، ولی درحقیقت ، افرادی را که از شنیدن نهره - های دلخراش عمرو رعه بر اندام آنها افتاده بود زنده کرد . و یک ارتش ده هزار نفری که بر پایان دادن حکومت جوان اسلام کمر بسته بودند ، مرعوب و وحشت زده ساخت . هر گاه پیروزی از آن عمر بود ، در آن لحظه معلوم می شد ، که ارزش این فداکاری چقدر بوده است . هنگامیکه علی شرفیاب ، حضر رسول خدا شد ، پیامبر اکرم ارزش ضربت او را چنین بر - آورد کرد : ارزش این فداکاری بالا تر از تمام اعمال امت من است ، زیرا در سایه شکست بزرگترین قهرمان کفر ، عموم مسلمانان عزیز ، و ملت شرک خوار و ذلیل گردید (بحار ۲۰ ص ۲۱۶ مستدرک حاکم ۳ ص ۲۲) .

جوانمردی

با این که زره عمره زره گرانمایی بود ، ولی علی روی جوانمردی دست بآن نزد ، حتی خلیفه دوم علی را سرزنش کرد که چرا زره او را از بدنش در نیارود ، خواه عمر و از جریان آگاه گردید ، و گفت هرگز تأسف نمیخورم که برادرم کشته شده زیرا در دست یک فرد کریم کشته شده ، و الا در غیر این صورت تا جان داشتم اشک میریختم . (مستدرک حاکم ۳ ص ۳۳)
 اکنون باید دید سرانجام ارتش کفر پس از کشته شدن بکجا کشید ؟ ...

لغزش زبان و زینت اسلام

علی علیه السلام می فرماید :

« زَلَّةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ الْهَلَاكِ وَ زِينَةُ الْإِسْلَامِ أَعْمَالُ

الْإِحْسَانِ »

یعنی : « لغزش زبان سخت ترین هلاکت است و زینت

اسلام انجام کار نیک است . »